**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه پنجاه و هفتم\_ 30 دی 1399**

[اشاره­ایی به سیر بحث تاکنون]

در جلسۀ گذشته تفاوت بین مسألۀ تعارض و مسألۀ اشتباه حجت با لا حجت را مطرح کردیم، عرض کردیم قوام تعارض به این است که درگیری بین دو مدلول باشد، که این درگیری بین دو مدلول به دو دال هم سرایت کرده، در حالی که در بحث اشتباه حجت با لا حجت، نظری به تنافی دو مدلول نداریم، ثانیا در مسألۀ تعارض بارها گفته­اییم که تعارض فرع بر این است که هم دلیل الف لولا دلیل با حجت باشد، هم دلیل با لولا دلیل الف حجت باشد، در حالی که در مسألۀ اشتباه حجت با لا حجت می دانیم که احدهما حجت نیست من الأساس، یکی از این دو حجت است.

[تبیین مثالی جدید]

مثالی را که باید برای مسألۀ اشتباه حجت با لا حجت بیان کنم، و علی الظاهر در جلسۀ گذشته درست مثال را عرض نکردم این است که دو روایت داریم که در سند هر دو روایت ابو بصیر هست، می دانیم که یکی از این دو روایت از ابو بصیر ثقه صادر شده است، یکی از ابوبصیر غیر ثقه. نمی دانیم کدام روایت است، پس این دو حکمی که در این دو روایت آمده است، علم جمالی داریم که یکی از این دو حکم حجت بر آن اقامه شده است، یکی نمی دانیم کدام است، این مثال برای اشتباه حجت با لا حجت.

بعد از تأمل در آن­چه در تقریرات سید سیستانی خواندیم و نیز آنچه در فرمایش محقق نائینی[[1]](#footnote-1) و آنچه محقق بزرگوار مرحوم شیخ حسین حلی[[2]](#footnote-2) بیان کرده است، به این نتیجه می رسیم که ما برای این که مثالی یافت کنیم، جهت مسألۀ اشتباه حجت با لا حجت، راهی به نظر ما نداریم الا این که منحصر کنیم مسأله را به باب اعتبار سندی فقط، یعنی دو روایت باشد، که یکی سندا معتبر باشد، یکی سندا غیر معتبر و به جهتی ندانیم کدام یک از این دو است.

به نظر ما در این جا خلافا لفرمایش این اعاظم که فرموده اند که علم اجمالی منجزیت دارد، علم اجمالی منجز نیست، چرا؟ چون فکر می کنیم دو چیز مانع به فعلیت رسیدن حجیت خواهد بود، یکی استقرار تعارض به گونه­ایی که قابل حل نباشد، و نوبت به تساقط برسد، و دیگری هم استقرار اشتباه به گونه­ایی که نتوانیم حجت را از لاحجت تشخیص دهیم، علم اجمالی در چنین مواردی به نظر ما مؤثریتی ندارد. به جهت استقرار اشتباه در این جا بین الحجة و لا حجة. حجیتی که علم اجمالی به آن دارم، حجیت فعلیه نیست، بلکه حجیت اقتضائیه است. در مسألۀ تعارض لولا بحث تساقط هر دو حجت لولائیه داشتند، اما در مسألۀ اشتباه نمی توانم بگویم این روایت ابو بصیر لولا آن روایت و آن روایت ابوبصیر لولا این روایت حجت است. پس در اشتباه حجت با لا حجت، به نظر ما این چنین علم اجمالی منجزیتی ندارد، بله در مواردی که شارع مقدس اهتمام تام و تمام دارد، مثل موارد دماء، فروج و اموال، در این موارد اشتباه حجت با لا حجت می تواند، منشأ حکم به احتیاط باشد اما نفس این علم اجمالی به دون در نظر گرفتن مسألۀ دما و اعراض و اموال تأثیری نخواهد داشت.

این باقی مانده­ای از بحث اشتباه حجت با لا حجت و تصحیحی که در مثال لازم بود عرض کنیم.

[تعارض و تزاحم]

بحث بعدی ما که طولانی هم خواهد بود، و نکات بسیار بسیار مهم و اساسی هم در آن مطرح خواهد شد، بحث تعارض است و تزاحم. آیا تعارض با تزاحم فرق دارد یا ندارد؟ اگر فرق دارد در چه چیزی است؟

جهت اول بحث در همین فرق بین تعارض است و تزاحم. جهت دوم بحث در این که آن مواردی که اختلاف شده که آیا تعارض است یا تزاحم، راه حل مشکلۀ ما چیست.

[فرق تعارض و تزاحم]

اما جهت اول؛ همین امروز عرض کردیم و بارها هم عرض کرده بودیم که تعارض عبارت است از تنافی مدلول دو دلیل علی نحوی که نتوانند، با یکدیگر در مرحۀ جعل اجتماع پیدا کنند، به عبارت دیگر آن­چنان بین دو مدلول درگیری باشد، که این دو دال را نتوانیم با یکدیگر در مرحلۀ جعل جمع کنیم. باید سراغ تخییر یا ترجیح یا تساقط برویم، و اما التزاحم در یک عبارت این چنین قابل تفسیر است، **التزاحم عبارة عن قصور قدرت المکلف علی امتثال کلی التکلیفین معا و یعتبر ان یکون عدم القدرة امرا اتفاقیا لا دائمیا، یعنی یکون عدم القدرت لعروض العوارض**

گاهی مکلف نمی تواند همواره بین دو تکلیف جمع کند، اما این عدم القدره ایی نیست که ما در تزاحم از آن یاد می کنیم، این عدم القدرة دائمی است **کما لو کان دلیلان دل احدهما علی وجوب التحرک نحو المغرب و الآخر علی وجوب التحرک نحو المشرق، فی زمان واحد.** این دیگر تزاحم نیست **فهذا داخل فی باب التعارض لوجود التنافی بین وجوب شیء و وجوب ضده فلا معنا لایجابهما، به نحو الاطلاق، فالدلیلان یؤدان متعارضین لا محال .**

در حالی که مثال تزاحم که عدم القدرة لعروض العوارض باشد و امر اتفاقی باشد نه دائمی، همان مثال وجوب انقاذ غریقین فی آن واحد است **بحیث لا یتمکن من انقاذهما معا** یا آنچه برخی از فقها فرموده اند که اگر کفار در جنگ به وسیلۀ مسلمین سپر گرفتند، اینجا دو تکلیف با یکدیگر جمع می شود و هما وجوب محاربة الکفار و حرمة قتل المسلمین، این هم از سوی دیگر و لا یمکن امتثالهما معا.

[ترتب آمری و مأموری]

حال که بحث در تزاحم بالآخره به جایی منتهی شد که و لو به جهت عروض عوارض امتثال معا ممکن نیست. سؤالی که مطرح می شود این است که آیا حکیم می تواند این دو را بر من واجب کند، علی نحو الترتب یا نه. در بحث ترتب با دو اصطلاح روبرو هستیم، یکی ترتب آمری است، و دیگر ترتب مأموری.

مقصود از ترتب آمری که مربوط به مقنن است، مربوط به آمر است این است که بیاید در مرحلۀ قانون­گذاری و امرش امر به هر یک از این دو ضد را مقید کند، به ترک آخر، حتی در مورد آنجا که عدم جواز اجتماع دائمی است، بگوید تحرک، نحو المشرق ان لم تتحرک نحو المغرب، یا در آنجا که عدم امکان امتثال هر دو اتفاقی باشد، نه دائمی، بگوید انقذ هذا الغریق ان لم تنقذ ذاک و انقذ ذاک ان لم تنقذ هذا.

[قائلین به امکان و استحالۀ امر ترتبی]

عده ایی مثل محقق ثانی اعلی الله مقامه قائل هستند به امکان امر ترتبی، عده­ای مثل مرحوم آخوند رضوان الله علیه معتقد هستند به استحالة که اساس این مباحث مربوط به بحث ضد است.

[اشکالات به امر ترتبی]

یکی از این اشکالات این است که لازمۀ ترتب امر به ضدین است.

جواب این اشکال روشن است که ترتب آمری امر به ضدین فی وقت واحد نیست، نگفت تحرک نحو المشرق و در همان حال تحرک نحو المغرب، نگفت انقذ هذا و در عین حال در همان حالت انقذ ذاک. ترتب آمری، امر به ضدین فی وقت واحد نیست بل هو امر بالضدین، فی زمانین، لان الامر باحدهما مقید بالترک الآخر. این اشکال جوابش روشن است.

یک اشکال دیگر این که این چنین امر ترتبی موجب تحیر مکلف خواهد بود، در مرحلۀ امتثال. **فاذا قال المولا انقذ هذا ان لم تنقذ ذاک و انقذ ذاک ان لم تنقد هذا، فمرجع ذلک، الی انه فی صورة عدم انقاذ کلیهما فهو مأمورٌ بالجمع بین الضدین لتحقق موضوع کلی التکلیفین.**

از این اشکال در تقریرات سید سیستانی تعبیر شده است به اعتراض قانونی، الآن که مکلف هیچ یک از این دو را انقاذ نکرده، شرط هر دو تکلیف موجود است، موضوع هر دو تکلیف محقق است، چون الف را انقاذ نکرده موضوع باء محقق است و چون باء را انقاذ نکرده، موضوع الف محقق است.

این یعنی قانونی بر مکلف نوشته شود، که موجب تحیر او در مقام امتثال باشد. اشکال اول ناظر به این بود که امر ترتبی، امر به ضدین است، این اشکال به این صورت است که در وقتی که هنوز انقاذ نشده است، مکلف تحیر پیدا می­کند چون موضوع هر دو تکلیف محقق است. تا ببینیم پاسخش چیست.

اعتراض سومی هست که در تقریرات از آن تعبیر می شود به اعتراض وجدانی، مراد این است که ضمیر آدمی، وجدان انسان ها نمی تواند مسأله­ایی به نام ترتب آمری را بپذیرد **و ذالک لاستلزامه تعدد العقوبة فی صورة ترک کلیهما، مع أنّ الوجدان العقلائی حاکم بانّه لا یستحق الا عقوبة واحدة**

این هم آن اشکالی است که مرحوم محقق خراسانی در کفایه در بحث ترتب آن را ذکر کرده است که اگر این مکلف هر دو را ترک کرد، دو تکلیف را انجام نداده است، پس دو عقاب دارد، فرق بین اعتراض وجدانی، با اعتراض قانونی این است که تأکید اعتراض قانونی بر تحیر مکلف است، فی مرحلة الامتثال و تاکید اعتراض وجدانی بر تعدد عقوبت .

این اشکالات و پاسخ های آن در بحث ترتب مفصلا ذکر شده، اگر بخواهیم دسته بندی کنیم اقوال را در بحث ترتب به سه نظریه منتهی می شود:

1. **الاول صحة الترتب مطلقا** این مطلقا در برابر قول سوم که تفصیل است. **و ذلک لوجود المصلحة فی کلی المتعلقین و کل مصلحة تقتضی امرا مستقلا.** مولا که می گوید تحرک نحو المشرق یا انقذ هذا الغریق، مصلحتی دارد، و هر مصلحتی امر مستقلی را می طلبد، اما **و لما لم یکن الاطلاق فی کلی الامرین ممکنا**، از آنجا که نمی توان هر دو را با هم جمع کرد**، للزوم طلب الحمع بین الضدین**، این جا رجوع به ترتب آمری می کنیم.

و للکلام تتمة ان شاء الله در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: جلد 4، صفحۀ 703. [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: اصول الفقه، جلد 12، صفحۀ 8. [↑](#footnote-ref-2)